

فلسطینی ها و اسرائیلی ها : چهل سال پس از جنگ شش روزه

نوشتهء عبدی کلانتری

این هفته چهلمین سالگرد جنگ شش روزه میان ارتش اسرائیل و سه کشور مصر ، اردن ، و سوریه است که طی آن دولت اسرائیل موفق شد سرزمین های فلسطین و بخش هایی از خاک سه کشور عرب را ضمیمهء خود کند. چهل سال پس از جنگ شش روزه ، هنوز خبری از صلح نیست و سرزمین فلسطین همچنان در اشغال دولت اسرائیل است. در برنامهء این هفتهء نیلگون بخش هایی از یک نوشتهء نویسندهء معروف اسرائیلی ایموس آز (آموس آز) را می آوریم که حاوی برآورد و راه حلی است که او پیشنهاد می کند. ایموس آز از بنیانگذاران جنبش صلح اسرائیل است که بنا به گفتهء نیدین گوردیمر ، رمان نویس آفریقای جنوبی و برندهء جایزهء نوبل ، معرف «صدای عقل در میان پریشانفکری» هاست.

ایموس آز می نویسد:

[...]

جدال اسرائیل و فلسطین ، مثل یک فیلم وسترن غرب وحشی نیست که یک طرف آن آدم خوب ها باشند و طرف دیگر آدم بدها. این نبردی نیست که میان حق علیه باطل صورت گرفته باشد ، بلکه یک تراژدی باستانی [یونانی] به معنای دقیق این کلمه است ، یعنی جدال حق با حق؛ جدال میان یک دعوی بسیار قدرتمند ، عمیق ، و متقاعد کننده، و دعوی دیگری که به همان اندازه قابل قبول ، قدرتمند ، و انسانی است.

فلسطینی ها در فلسطین به سر می برند زیرا فلسطین وطن آنهاست؛ تنها وطنی که فلسطینی ها دارند. به همان نحو که هلند وطن هلندی هاست و سوئد وطن سوئدی ها. یهودی های اسرائیل به این دلیل در اسرائیل اند که هیچ کشور دیگری در دنیا وجود ندارد که یهودی ها بتوانند آن را به عنوان یک خلق ، به عنوان ملت ، خانه و وطن شان به حساب آورند. به عنوان افراد چرا ، اما نه به عنوان یک خلق و یک ملت. فلسطینی ها

چندین بار ، علارغم تمایل قلبی خود ، تلاش کردند در کشورهای دیگر عربی زندگی کنند ، اما آن کشورها فلسطینی ها را به خود راه ندادند ، حتا تحقیقشان کردند و به آنها آزار رساندند ؛ همان به اصطلاح خانوادهء عرب ای که با آنها هم قوم بودند. به دردناک ترین شیوه ، «فلسطینی بودن» شان را به آنها فهماندند ؛ آنها را نه در لبنان ، نه در سوریه ، نه در مصر یا عراق ، پذیرا نشدند. درس سختی را از راه دشواری آموختند که آنها فلسطینی اند و فلسطین تنها کشوری است که باید برای آن مبارزه کنند.

به نحوی غریب ، یهودی ها و فلسطینی ها ، یک تجربهء تاریخی موازی و مشابه را از سر گذرانده اند. یهودی ها را از اروپا بیرون راندند؛ حدود هفتاد سال پیش پدر و مادر مرا به زور از اروپا بیرون انداختند. مثل فلسطینی هایی که اول از سرزمین خودشان فلسطین و بعد از دیگر کشورهای عرب بیرون رانده شدند.

[...]

[ایموس آز اعتقاد دارد بسیاری از آدم های رئوف و لیبرال های خوش قلب تصور می کنند اگر میان یهودی ها و فلسطینی ها ملاقات های دوستانهء بیشتری صورت بگیرد ، اگر روشنفکرها و ریش سفیدهای دو قوم دست هم را بفشارند ، دور هم بنشینند ، قهوه ای صرف کنند و گفتگو را ادامه دهند ، سوء تفاهم ها برطرف می شود. گویی همهء جدل ها براساس چند سوء تفاهم بنا شده که می توان با گفتگوی دوستانه و خوشرویی آنها را برطرف کرد. ایموس آز می گوید، اما میان یهودی ها و فلسطینی ها هیچ سوء تفاهمی وجود ندارد. آنها یکدیگر را بسیار خوب می فهمند. دعوا فقط بر سر زمین است ، زمینی که هر دو طرف به یک اندازه آن را می خواهند. فلسطینی ها این زمین را که فلسطین می نامنداش می خواهند. یهودی ها هم درست همان قطعه زمین را به دلایل مشابه می خواهند. به دلایل مشابه؛ و همین ریشهء تراژدی است.]

ایموس آز می نویسد:

آنچه که به آن نیاز داریم یک مصالحه یا سازش دردآور است. واژهء «سازش» در اروپا ، واژه ای کم اعتبار به حساب می آید. به ویژه در میان ایده آلیست های جوان که همیشه سازش را با فرصت طلبی ، بی صداقتی ، بندوبست ، یا فقدان اصولیت ، معادل می گیرند. اما من این طور نگاه نمی کنم. برای من سازش یعنی زنده بودن. متضاد سازش ، ایده آلیسم یا صرف نظر کردن از حق نیست ؛ متضاد سازش ، تعصب و مرگ است. ما به سازش احتیاج داریم. سازش ، نه تسلیم. سازش یعنی اینکه خلق فلسطین هرگز به زانو درنیفتد ؛ و خلق یهود نیز هرگز ذلیل نشود.

باید تأکید کنم که این سازش بسیار دردناک خواهد بود — زیرا هر دو ملت عاشق سرزمین خودشان هستند و هر دو خلق، یهودی‌های اسرائیل و اعراب فلسطینی، به تساوی در خاک کشورشان ریشه‌های تاریخی و عاطفی عمیق دارند، هر چند هر یک به نحوی متفاوت.

یکی از وجوه این تراژدی آن است که بسیاری از یهودیان اسرائیلی تشخیص نمی‌دهند که ارتباط عاطفی فلسطینی‌ها به این زمین تا چه اندازه ژرف است. و بسیاری از فلسطینی‌ها هم متوجه نیستند که چقدر عُلقه‌ء یهودی‌ها به همان زمین عمیق و دیرپا است. تشخیص این واقعیت [دوگانه] برای هر دو طرف بسیار دردناک خواهد بود و برای هر دو ملت، پروسه‌ای دردناک را آغاز خواهد کرد. این جاده‌ای است که روی رویاهای خُرد شده و توهمات درهم شکسته کشیده می‌شود؛ بر امیدهای زخم‌خورده و شعارهای برباد رفته‌ای که هر دو طرف، برای سالیان دراز نزد خود عزیز داشته‌اند.

[...]

یکی از چیزهایی که جدال میان عرب‌های فلسطینی و یهودی‌های اسرائیلی را چنین دردآور کرده، این واقعیت است که این جدال در اصل جدالی است میان دو قربانی.

اروپا، که عرب‌ها را مستعمره خود کرد، آنها را مورد بهره‌کشی قرارداد، تحقیرشان کرد، فرهنگشان را پایمال کرد، با کنترل شدید از سرزمین‌های آنها به عنوان زمین بازی امپریالیستی بهره‌برد — این همان اروپایی است که علیه یهودیان تبعیض روا داشت، مورد پیگردشان قرار داد، به اعراب آنها دست زد، و سرانجام به قتل عام آنها پرداخت.

حال، شما تصور می‌کنید، برحسب قاعده، دو قربانی باید بلافاصله میان خود نوعی همبستگی احساس کنند — درست مثل یکی از شعرهای برتولت برشت. اما در زندگی واقعی، بعضی از بدترین درگیری‌ها درست میان همان دو قربانی‌ای روی می‌دهد که توسط یک ظالم واحد مورد تعدی قرار گرفته‌اند.

[ایموس آز معتقد است سازش میان فلسطینیان و یهودیان اسرائیلی مثل طلاق است. طلاق دردآور که تازه، پس از جدایی، باید دو طرف در همان خانه سابق باقی‌بمانند و در کنارهم به زندگی ادامه دهند. خانه‌ای که کوچک است و باید بر سر این اتاق و آن اتاق مصالحه‌ای ناخوشایند صورت گیرد. هیچکس از

این خانه پا بیرون نخواهد گذاشت. این مجاورت ناخوشایند ، به هر حال از جهنمی که هم اکنون برپاست به مراتب بهتر خواهد بود.

[...]

پس از جدایی و استقرار دیوار تجزیه میان دو بخش این سرزمین ، وقتی که خطوط مرزی به تقریب به همان مرزهای قبل از جنگ شش روزه ۱۹۶۷ شبیه شد ، توأم با تغییراتی با توافق دو طرف و قراردادهایی برای اماکن مقدس در اورشلیم (بیت المقدس) که طرفین را راضی نگه دارد — زمانی که این طلاق رسمیت یافت و دیوار تجزیه استقرار پیدا کرد ، فقط آن زمان است که به گمان من یک اسرائیلی یا یک فلسطینی می تواند به آن سوی دیوار بجهد و با طرف دیگر بنشیند و قهوه ای بنوشد. پس از استقرار دیوار جدایی است که می توانیم در آشپزخانه این منزل ، به طور مشترک ، غذایی طبخ کنیم ؛ منظورم اقتصاد مشترک این دو خطه جدا است : شاید یک بازار مشترک خاورمیانه یا یک پول رایج مشترک خاورمیانه ای.

[...]

بنابراین، نخستین گام که باید قاطعانه برداشته شود همان راه حل تشکیل دو دولت است. اسرائیل باید به دورانی بازگردد که برای بار اول در سال ۱۹۴۸ ، و حتا پیش از آن ، خود پیشنهادش را داده بود : به رسمیت شناختن در مقابل به رسمیت شناختن ؛ تشکیل دولت در مقابل تشکیل دولت ؛ استقلال در برابر استقلال ؛ امنیت در برابر امنیت ؛ حق همسایگی در برابر حق همسایگی ، احترام در مقابل احترام.

رهبری جنبش فلسطین به نوبه خود باید رو به مردم اش کند و بالاخره ، بلند و واضح ، به آنها چیزی را بگوید که همیشه در به زبان آوردن اش مشکل داشته ؛ اینکه اسرائیل تصادف تاریخی نیست ، اسرائیل مداخله خارجی نیست ، اسرائیل سرزمین و وطن یهودی های اسرائیل است — واقعیتی که هر قدر هم برای فلسطینی ها نامطبوع باشد باید به آنها گفت. به همان نحو ، ما یهودی های اسرائیلی باید بلند و واضح اعلام کنیم که فلسطین سرزمین و وطن خلق فلسطین است ، هرچقدر هم که پذیرش این واقعیت برای ما دشوار باشد.

[...]

هریک از دو طرف باید تشخیص دهد که دیگری واقعیت دارد: و بیشتر افراد، دیگر می دانند که طرف مقابل، هرگز اینجا را ترک نخواهد کرد و به جای دیگری نخواهد رفت. آیا آنها از این [همزیستی] خوشنود خواهند شد؟ مطلقاً خیر! این لحظه ای دردآور است. برای هر دو طرف، به این می ماند که روزی در یک بیمارستان از بی هوشی چشم باز کنند و ببینند عضوی از اعضای بدن شان قطع شده است. و بگذارید بگویم که این بیمارستان، بیمارستان بدی است و دکترها هم چندان تعریفی ندارند؛ دو خانواده، بیرون از اتاق عمل به سرو کلهء یکدیگر می زنند و به دکترها می پرند و مدام دشنام می دهند. این تصویر خاورمیانهء کنونی است. اما دستکم همه می دانند که عمل جراحی اجتناب ناپذیر است. همه می دانند که کشور باید به نحوی به دو قسمت تجزیه شود.

[...]

اما خطیرتر از مسألهء حدود و مرزها، خطیرتر از مسألهء اماکن مقدس که بر سرشان درگیری وجود دارد، این مسأله است که با تراژدی آوارگان فلسطینی سال ۱۹۴۸ چه باید کرد. مردمی که خانه و کاشانه شان را از دست دادند، هرچه داشتند برباد رفت، همه چیزشان طی جنگ استقلال اسرائیل در سال ۱۹۴۸ به تاراج برده شد.

[...]

هر آوارهء فلسطینی که بی خانه، بی شغل، و بی وطن شده باشد باید صاحب خانه، شغل، و گذرنامه شود. اسرائیل قادر نیست همهء این آوارگان را، به صورت یک خیل عظیم، در خود جا دهد. اگر چنین کند دیگر اسرائیلی باقی نخواهد ماند. اما اسرائیل باید در یافتن راه حل، مشارکت کند و باید مسؤولیت اش را در ایجاد این تراژدی پذیرا شود — هر چند درجهء مسؤولیت، مسأله ای آکادمیک و نظری خواهد بود. اما به هر حال بخشی از مسؤولیت برعهدهء اسرائیل است. بخش دیگر برعهدهء رهبری فلسطین در سال ۱۹۴۷ و حکومت های عرب در سال ۱۹۴۸ است [که راه حل دو کشور و دو دولت را در آن زمان نپذیرفتند]. اسرائیل باید کمک کند که آوارگان، دوباره در کشور فلسطین آینده، در ساحل غربی رود اردن یا نوار غزه یا هر جای دیگر، دوباره اسکان پیدا کنند. البته اسرائیل هم به طور کامل حق دارد که مسألهء یک میلیون آوارهء یهودی را مطرح کند که پس از سال ۱۹۴۸ از کشورهای عربی بیرون رانده شده، و خانه و دارایی شان را از کف دادند. این یهودی ها دیگر خیال بازگشت به کشورهای عرب را ندارند. اما آنها نیز

مجبور شدند هرچه دارند پشت سر بگذارند و کشورشان را [برای همیشه] ترک کنند — از عراق ، سوریه ، یمن ، مصر ، آفریقای شمالی ، ایران ، و لبنان — کشورهایی که آنها را به اجبار ، و گاه با خشونت ، بیرون راندند.

[در پایان ، ایموس آز نتیجه می گیرد که این راه حل ، تجزیهء خاک به دو قسمت ، که به هر حال هر دو طرف را ناخشنود و همراه با حسی از بی عدالتی باقی خواهد گذاشت ، {چنین راه حلی} تنها راه رسیدن به صلح و امنیت است : احتیاجی نیست که شما طرفدار اسراییل باشید یا جانبدار فلسطینی ها. تنها کفایت می کند که حامی صلح بوده باشید.]

منبع :

مقاله «میان برحق و برحق» در کتاب **چگونه می توان یک شخص متعصب را معالجه کرد**. با پیشگفتاری از نیدین گوردیمر
Amos Oz, *How to Cure a Fanatic*, Princeton University Press, USA, ۲۰۰۴